

شرکت در رأی گیری در هر استبدادی بیعت با ظالمان است.

شرکت در رأی گیری در هر استبدادی
بیان نفی حق و بیعت با ظالمان است.

حمید رفیع



در مقدمه چند نکته را به هموطنانم یادآوری می کنم:

حق، نه گرفتنی است، و نه دادنی. هر انسان در وجود خویش، لازم است حقوق را بشناسد و در احیایش تلاش کند. در استبدادها، به نام دین، و یا مرام، برای بقای استبداد، حق، نفی و سانسور می شد و همچنان می شود.

برای احیای حقوق بشر، حقوق شهروندی، حقوق ملی، حقوق طبیعت، حقوق هر جامعه در جامعه جهانی، لازم است که انسان ها و جوامع آنها، در شناسایی آنها تلاش کنند و آنها را در عمل بکار گیرند و تجربه کنند. از جمله حقوق پنج گانه ذکر شده، دو اصل حق تصمیم (= استقلال) و حق انتخاب نوع تصمیم (= آزادی) برای خود، وطن، طبیعت، هستند، که بکار ادار امور خود و ادار جمعی وطن خود (= دموکراسی) می آیند و با عملی ساختن مستمر آنها در تمام تصمیم گیری ها، کرامت انسان ها رعایت می شوند، دموکراسی گسترش می یابد و فضای استبداد، تنگ تر می شود.

استفاده از زور و اجبار برای "حل" مشکلات، زشت است و بیانگر اعتیاد به زور! خصوصاً تحمیل اجبار و بکار بردن زور به بهانه تشخیص "مصلحت"، عین شرک است و در تناقض با هر یک از حقوق. چرا؟ زیرا از جمله، اجبار و زور نافی حق تصمیم و حق انتخاب نوع تصمیم برای سرنوشت خود و سرنوشت وطن هستند.

اما، هیچ زوری نمی تواند حق را از انسان سلب کند، مگر:

۱- انسان از داشتن حق در وجود خود بی اطلاع باشد و فکر کند روی زمین جز تکالیف، حقوقی ندارد.

۲- زور را بپذیرد و خود با تسلیم شدن، در پی احیا و حفظ حق نباشد. یادآور می‌شوم که شجاعت، نفی هیجان ترسیدن نیست، بلکه غلبه بر ترس و جهت دادن استراتژیک به آن (= هوش عاطفی) است. با چنین شجاعتی، احیا و حفظ حق ممکن می‌شود.

بقای دمکراسی ملزم به شناخت حق و احیای آن توسط هر انسان است. اما بقای استبداد، ملزم به نفی و پشت کردن به تک تک حقوق هستند. در استبداد، حاکمیت، اوجب واجبات می‌شود و اوامرش جایگزین حقوق. به همین دلیل بود و هست که در استبداد، آمر یا آمرانی تنها تصمیم گیر می‌شوند و بقیه مهره ها خدمتگذار آن تصمیمات غیر حقوقی می‌شوند و بقای آنرا تداوم می‌بخشند. در چنین حاکمیتی، هر مهره به هر دلیلی که از اجرای اوامر سرپیچی کند، بقای استبداد را از داخل به خطر می‌اندازد و حذف می‌شود. تغییر در جهت دموکراسی، توسط مهره یا مهره هایی در داخل حاکمیت استبدادی پذیرفته نیست و سرکوب می‌شود. همه آن مهره ها موظف می‌شوند که مردم را در خواب و بی خبری نگه دارند و آنها را از شناخت حقوق در وجود خود و در جامعه و تجربه کردن آنها محروم سازند. در چنین پویایی ضد حقوقی ای، هم در استبداد پهلوی، و هم در استبداد ولایت مطلقه فقیه، یکی در جایگاه شاه و دیگری در جایگاه ولی فقیه، مردم را از حق تعیین سرنوشت خود و وطن خویش محروم کرده بود و می‌کند.

پس از مقدمه بالا، در ابتدا به نقدی که در مورد نظر من به تحریم فعال رأی گیری شده بود، پاسخ می‌دهم. نقد شده بود که دعوت من از هموطنان، مثل دعوت آقایان علی خامنه ای و محمد خاتمی، یک نوع فتوا دادن است و نافی تصمیم گیری توسط خود مردم! در شکل، شاید این نقد صحیح به نظر بیاید، اما زبان فریب است، چرا؟

زیرا فرق است بین حق را از شخص آمر پذیرفتن- بر مبنای اصل حق را با شخص سنجیدن-، و نظر ها را شنیدن، چون و چرا کردن، با حق سنجیدن و اگر منطبق با حق و احیای آن بود، بهترین را بین آنها انتخاب کردن بر مبنای اصل نظر شخص را با حق سنجیدن.

بر مبنای اصل سخن شخص را با حق سنجیدن است که می‌توان استبداد در هر شکلش را، هم در پندار، و هم در عینیت، به زباله دان تاریخ فرستاد. این زبان فریب برای آن است که نظرهای دگراندیشان را مردم نشنوند و اسیر تبلیغات مهره های استبداد، بقای استبداد علیه حقوق و از جمله حقوق ملی، طولانی تر شود.

نقدی می کنم به دعوت کنندگان به شرکت در انتخابات از طرف مهره های استبداد برای مثال آقای خاتمی که دعوت به شرکت و رأی دادن به نامزد مورد علاقه خود آقای پزشکیان کرده :

در باره دعوت مردم به شرکت در رأی گیری توسط مهره های استبدادی ای مثل آقای محمد خاتمی، و ریختن رأی در صندوق ها برای "نامزد" مورد نظرشان- آقای مسعود پزشکیان- از جمله اینکه:

آقای خاتمی، شما دو دوره در استبداد ولایت فقیه رأی آوردید، و بعد از ۸ سال اعتراف کردید که به اندازه یک کدخدا اختیار نداشتید! اما قبل از آن اعتراف، در دوره اول ۴ ساله حکومت خویش، مدعی شدید چون مجلس هم نظر شما نبود، نتوانستید قول هایی که دادید را به اجرا بگذارید. با این محرک که اگر مجلس هم همانظر شما شود، تغییر و اصلاح ممکن می شود، متأسفانه بخشی از جامعه فریب خورد و در رأی گیری شرکت کرد و با تصمیم ولی فقیه، اکثریت در مجلس شورای اسلامی ششم به شما داده شد. سپس در آن مجلس، خواستید طرح اصلاح قانون مطبوعات- که قولش را داده بودید- به اجرا بگذارید. آقای خامنه ای، بر خلاف قانون اساسی رژیم ولایت فقیه، چون مخالف آن اصلاح بود برای خود حق جدیدی تعریف کرد که حکم حکومتی بود. خودتان ابراز نمودید: "کلیات آن هم در صحن علنی تصویب شد، اما روزی که قرار شد ما وارد جزئیات و اصلاح بند بند آن شویم، نامه رهبر انقلاب دست آقای کروبی رسید که بنده صلاح نمی دانم این کار انجام شود. در هیأت رئیسه هم بحث هایی در این باره صورت گرفت". در آن مجلس ششم، آقای کروبی که رئیس آن بود، گفت من بر اساس حکم حکومتی، اجازه نمی دهم این طرح در مجلس بررسی شود". شما هم مثل آقای کروبی، اعتراض نکردید که حکم حکومتی در قانون اساسی نیامده است و تسلیم شدید. بعدها، یکی از نزدیکان آقای خامنه ای مدعی شد که قانون اساسی کف اختیارات رهبر است. دیرتر در سال ۸۸، آقای خامنه ای، که مثل شما دعوت به شرکت در رأی گیری کرده بود، با تقلب بزرگ، از صندوق های رأی، نامزد خود را بیرون آورد و نشان داد تنها تصمیم گیر او است، و نه مردم. این بار در رأی گیری پیش رو، باری دیگر حتی، بخشی از خودی های استبداد، هم مثل آقایان علی لاریجانی، محمود احمدی نژاد، و ...، توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شدند. پر واضح است که مدافعان استقلال و آزادی ایران حق نامزد شدن ندارند. بدین لحاظ، با دعوت خود از مردم در چنین رأی گیری ای، نشان می دهید که برای احیای حق تلاش نمی کنید و بیش از مهره ای در خدمت استبداد

از بدو تأسیس اش و پس از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بر علیه انقلاب ۱۳۵۷ و بر علیه اولین و تنها رئیس جمهوری منتخب مردم ایران، آقای ابوالحسن بنی صدر، نبودید و نیستید،

اما چرا تحریم فعال نشانۀ شناخت و احیای حق است؟:

اگر به نوزادی بعد از بدنیا آمدن بنا بر مصلحت خارج از حقی، امکان آموختن، خلق، تجربه اندوزی، تصحیح خطا ها داده نشود و بجایش تصمیم گیری یکجانبه شود، گاهی ممکن است راضی بشود و از تصمیمات لذت هم ببرد، و بعضی وقت ها نیز زجر بکشد. اما چنین انسان در حال شدنی، با سختی بیشتر به حق در وجود خود پی خواهد برد، و خودآگاهی کمتری برای احیای آن در اختیار خواهد داشت. چنین انسان در حال شدنی، مصرف کنندۀ طالب لذتی می شود، بدون اینکه از حق تصمیم گیری و حق انتخاب نوع تصمیم اش استفاده کند، و خلاق و تولید کنندۀ فکری و عملی شود.

در ایران، از طرفی، با برداشت های قدرتمدار یونانی زده از دین، دستگاه استبداد دینی ایجاد کردند و با ارجحیت دادن به تقلید و دنباله روی، عقل ها را تا توانستند، تعطیل کردند، با تعطیلی عقل، حق تصمیم و حق انتخاب نوع تصمیم برای سرنوشت انسان ها و وطن شان، در دوران های طولانی و به میزان زیاد از فعالیت خودجوش باز ماند، از آنجایی که حقوق، با هم، سیستم کامل و بدون انشقاقی هستند، با پایمال کردن حقی، تمام حقوق پایمال شدند

از طرف دیگر، در رژیم های سلطنتی، برای شاه، جایگاه مطلق العنانی منظور داشته می شد که سلب کنندۀ حقوق مردم بود.

بدین جهات، در طول تاریخ دراز مردم ایران، هم با ابزار دین قدرتمدار، هم با ابزار سلطنت، به زور و خشونت اصالت داده شد و اکثریت بزرگی از مردم معتاد به زور و خشونت شدند.

انقلاب مشروطه برای این ممکن شد که مردم خواستند بر سرنوشت خویش حاکمیت داشته باشند، و در تعیین سرنوشت وطن خویش شریک نداشته باشند، و شاه، فقط سلطنت کند، و نه حکومت. قرار بود قسمتی از حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش از طریق نمایندگان منتخب شان در مجلس شورای ملی ممکن شود. یک بار، محمد علی شاه قاجار با همدستی دولت روسیه و با به توب بستن مجلس سعی کرد کودتا کند و دوباره حاکمیت را به شاه برگرداند، ولی موفق نشد،

بار دوم، ضیاء الدین طباطبایی و رضا خان با دست نشاندگی دولت بریتانیا موفق شدند بر علیه انقلاب مشروطه کودتا کنند. پس از کودتا، در زمان سلطنت احمد شاه قاجار، رضا خان در جایگاه نخست وزیر حکومت را بدست گرفت و مردم را از حق حاکمیت بر سرنوشت خویش تا حد زیادی محروم ساخت.

در زمان محمد رضا پهلوی، اقلیتی از نامزد های مجلس شورای ملی که منتصب های دربار سلطنت نبودند، توانستند با رأی مردم، وارد مجلس شانزدهم شوند، آنها در آن مجلس و با حمایت مردم، نهضت ملی کردن صنعت نفت را بوجود آوردند.

نهضت ملی کردن صنعت نفت، حاکمیت برای مردم، سلطنت بدون حکومت برای شاه، انتخابات آزاد، و کوتاه کردن دست قدرت های خارجی در امور ایران را خواستار شد. متأسفانه با کودتای محمد رضا پهلوی، با همدستی دول انگلستان، آمریکا، روسیه، و بخشی از روحانیت وابسته، مردم بار دیگر از حق تصمیم برای سرنوشت وطن خویش محروم شدند. در پی آن کودتا، محمد رضا "شاه" برای خود ولایت مطلقه تعریف کرد و به نامزدهای غیر انتصابی دربار سلطنت و حکومتش برای مجلس شورای ملی، مجوز نامزد شدن داده نشد. مردم ایران که تا پیش از آن ولایت مطلقه خواهی، با شرکت در رأی گیری ها، امکان انتخاب کردن نامزدهای خود در مقابل نامزدهای انتصابی دربار محمد رضا پهلوی را داشتند، تصمیم به تحریم رأی گیری ها گرفتند. تا اینکه محمد رضا "شاه" تصمیم گرفت که احزاب وابسته به دربار را ببندد و اعلام تک حزبی کند. او خطاب به مردم ایران گفت، هر ایرانی که راضی نیست، پاسپورت اش را بگیرد و از وطن برود. او همچنین گفت که نمی تواند هر بار از حزب مردم بخواهد از حزب ایران نوین شکست بخورد. محمد رضا پهلوی با آن اعتراف، علنی ساخت که مهندسی رأی گیری ها با او بود.

تجربۀ موفق تحریم رأی گیری ها، متأسفانه توسط نسل های اسیر در استبداد ولایت مطلقه فقیه به اجرا گذاشته نشد.

جنبش همگانی مردم ایران منجر به انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، و عبور از ستون پایۀ پادشاهی- که یکی از علت های بقای استبداد بود-، شد. اما در آن برهه که هنوز آگاهی از حق و تلاش برای احیا و حفظ آن، همگانی نشده بود، خلاء حقوقی ای پدید آمد که اقلیتی با توسل به دین، آنرا پر کرد و نافی حقوق برای انسان شد. در آن برهه پس از انقلاب، آن اقلیت با زد و بند های پنهان با قدرت های خارجی،

پیروزی ملت و ارتش ایران در جنگ مقابل ارتش صدام حسین را دزدیدند، آنها پیروزی ای که تنها چند ماه پس از شروع جنگ و با تعداد کم شهید، ممکن شده بود. آن اقلیت مستبد، با شعار جنگ نعمت است، ۷ سال دیگر آن جنگ را ادامه دادند تا اینکه شخص روح الله خمینی، مجبور شد جام زهر شکست را بنوشد.

استبداد جدید رژیم ولایت فقیه، در پی استبداد قبلی، با این سخن روح الله خمینی شدت گرفت که اگر همه مردم ایران بگویند بله، من می گویم نه. باز هم با این استبداد، مردم ایران از حق تعیین سرنوشت خویش و وطن خویش محروم شدند.

بیش از چهل سال است که استبداد طلب های پهلوی چی و حامیان استبداد ولایت مطلقه فقیه، به مردم ایران توهین می کنند که غلط کرد انقلاب کرد. آنها با ابراز چنین سخنی، نشان می دهند نمی دانند که انقلاب، یک استراتژی نیست که بتوان آنرا خواست و اتخاذ کرد. رویداد انقلاب پس از آن روی می دهد که مردمی انعطاف ناپذیر، برای دفاع از حیات ملی خود، با یک سری جنبش ها و در نهایت جنبش همگانی، در مقابل رژیم انعطاف ناپذیر برای دفاع از حیات خود، قرار می گیرند. آنها حتی به انداز محمد رضا "شاه" که بالاخره رویداد انقلاب را دید و از صاحبش یعنی مردم ایران فرصت جبران خواست، انصاف ندارند.

آنها با این سخن که مردم نمی دانستند چه می خواستند و فقط می دانستند که چه نمی خواهند، نسبت به آنها توهین روا می دارند. حامیان استبداد حاکم، ملت ایران را لایق دموکراسی نمی دانند و با این توجیه که خیانت ها و جنایات آنها نتیجۀ انقلاب است، می خواهند یکی از دستجات ضد انقلاب بودن خویش را حاشا کنند.

اما استبداد طلب ها چطور می توانند این توهین ها را بکنند؟ هنوز بسیاری از ما به حق در وجود خود آگاه نیستیم و در پی احیای آن نمی رویم. می گوییم از آنجایی که این یا آن شخص گفتند عمل کنید، ما هم عمل می کنیم. نمی گوییم، برای اینکه سخنی بر حق است و احیا کننده و حافظ حق، می پذیریم.

رای گیری در استبداد، نمی تواند نافی خودِ استبداد باشد، و نمی تواند کمک برای شناخت و احیای حق بشود. بدین لحاظ، بر مبنای تجارب چند دهه اخیر، با درس گرفتن از موفقیت ها و شناخت علت های عدم موفقیت ها، برای رفع علت های عدم موفقیت ها، و برای

نفی استبداد، تحریم فعال "انتخابات" را پیشنهاد می کنم. توضیح اینکه تحریم رأی گیری رژیم ولایت فقیه، لازم است با فعالیت حقوق مند، در سپهر سیاسی و سپهر اجتماعی همراه شود. لازم است جریان آزاد اطلاعات و تجزیه و تحلیل پیرامون رأی گیری ها، مستمر برقرار گردد.

اینجانب در کنار شناخت و احیای حق در وجود خود، از هر آنچه که نافی آن است، پرهیز می کنم.

آخر سخن اینکه، لازم نیست پرسیده شود، حمید رفیع کیست که این نظرات را می دهد، بلکه لازم است نظراتش با حقوق سنجیده شوند، تا اگر کمک به شناخت و احیای حق باشد، مورد عمل قرار گیرند، و اگر نبودند، به کنار زده شوند.

شاد باشید.

حمید رفیع،

۰۵/۰۴/۱۴۰۳